

«هزار تو»ای فریدریش دورنمات، آنتلور که از عنوان فرعی‌اش هم برمی‌آید،

خاطره‌نگاری‌های دورنمات در نقد زندگی و زمانه‌اش است. کتابی که کار نوشتنش از ۱۹۶۴ شروع می‌شود تا روزهای پایانی عمر دورنمات ادامه می‌یابد و او در آن نقبی به دوران کودکی‌اش در سال‌های پس از جنگ جهانی‌اول می‌زند و بعد تا سال‌های طولانی جنگ سرد پیش می‌آید.اوج آفرینندگی دورنمات به میانه قرن بیستم تا سال‌های دهه هفتاد برمی‌گردد و در این دوره آثار وی چون «ملاقات بانوی سالخورده»، «فیزیکدان‌ها»، «قاضی و جلادش» و «قول» منتشر شدند و نوشتن «هزار تو» نیز در همین دوره یختگی و تثبیت دورنمات شروع شد. ایده‌محوری هزار تو دورنمات براساس اسطوره یونانی مینوتائور شکل گرفته و او با رجوع به تمثیل دالان هزارتوی موجودی دوسر در اسطوره‌های یونانی، تمثیلی عام از وضعیت جهان قرن‌بیستم بر ساخته و با نگاهی بدبینانه وحشت زمانه را به تصویر کشیده و هر انسانی را یک مینوتائور یا موجودی تنها دانسته‌است.بدبینی به وضعیت کلی انسان ونقد مناسبات اجتماعی جهان مدرن که در آثار نمایشی و داستانی دورنمات وجود دارد، در هزار تو به شکل روشن‌تری به دست داده شده و به‌جز این، چهره چندوجهی دورنمات از پس خاطره‌نگاری‌هایش در این کتاب به وضوح دیده می‌شود. خاطره‌های دورنمات با تاریخ، فلسفه، ادبیات، نجوم و فیزیک پیوند خورده و به این اعتبار از پس این خاطرات پره‌رای با ویژگی‌هایی کلاسیک به نمایش درآمده است. «هزار تو» در نسخه اصلی‌اش کتابی دوجلدی است اما به تازگی گزیده‌ای از این اثر توسط محمود حدادی به فارسی ترجمه شده و نشر نیلوفر آن را به چاپ رسانده است. به همین مناسبت با محمود حدادی درباره ترجمه این کتاب گفت‌وگو کردایم و به جز صحبت درباره ویژگی‌های زبانی و سبکی دورنمات در این اثر، به رابطه دورنمات با کافکا و برشت هم پرداختیم. حدادی در جایی از این گفت‌وگو درباره علاقه دورنمات به کافکا می‌گوید:
نمی‌توان گفت رابطه‌ای بی‌مانندی در آثار این دو هست، ولی در دریافت عاطفی جهان به هم نزدیک می‌شوند، مگر بگوئیم واکنش کافکا رنج کشانه است، ولی دورنمات به مضحکه و طنز پناه می‌برد. در منش عملی، دورنمات گرایش باز به نقد اجتماعی دارد، همچنین در این گفت‌وگو درباره ویژگی‌های مشترکی که به لحاظ سبکی در ترجمه‌های حدادی دیده می‌شود هم از او پرسیده‌ایم و او درباره نقش و اهمیت آثار کلاسیک فارسی در ترجمه می‌گوید:
«برای اینکه در تاریکی بی‌مباری کم‌نشینیم، مطمئن‌ترین راه، تکیه بر زبان آثار کهن فارسی است. این آثار باز تاپ سلیقه جاقفاده و سنت‌شده زبان فارسی است. این سنت از نثر بییهی تا به دوره قاجار و قصادی بهار تداوم دارد. تا به ادبیات دوره مشروطه رجوع به آنها معیاری نبخشد.»

❧ «هزار تو»، اثری است که ظاهرا او نوشتنش از دوره پختگی و تثبیت دورنمات شروع می‌شود و تا آخر عمر او ادامه می‌یابد و دورنمات به واسطه خاطره‌نگاری‌هایش در این اثر نقبی به سال‌های بعد از جنگ جهانی اول می‌زند و بعد تا سال‌های جنگ سرد پیش می‌آید. چه شد که به سراغ ترجمه این کار دورنمات رفتید؟

ما نویسندگان را بیش از همه با رمان‌ها، اشعار یا نمایشنامه‌هایشان می‌شناسیم. ولی در پس این آثار نوعی جهان‌بینی، تفکر یا تعریفی نهفته که لزوما در این متون بیان مستقیمی نمی‌یابند. اثر هنری تجسسی است و واقع‌نمای زیادی برای بحث نظری نمی‌گذارد. شناخت مستقیم نظریات نویسنده بیشتر از راه خاطرنویسی‌های او، یا جستارها و نام‌نگاری‌هایش دست می‌دهد. از این حیث نمایاویش در ادبیات فارسی و فراتنش کافکا در ادبیات آلمانی نمونه‌های شاخصی هستند. چه بسا شعر نیما، یا تمثیل‌های کافکا را به واسطه نامه‌هایشان بتوان بهتر درک کرد. در ایران، فریدریش دورنمات را بیش از همه با نمایشنامه‌هایش می‌شناسیم، با آثار تئاترای مثل «بازدید بانوی پیر»، یا «فیزیکدان‌ها» که نقد تند اجتماعی دارند، یا با رمان‌های گنجانی این نویسنده که بیش از دیگر آثارش جهان‌بینی او را منعکس می‌کنند. درباره این نوع رمان او مثل «قول» می‌شود گفت که بیشتر، نگاهی فلسفی‌اند به ورطه‌های خطرناک روح انسانی. از آنجا که این نویسنده بزرگ سوییسی از «۵۰سالگی تا آخر عمرش در سال ۱۹۹۱، خاطرات زندگی خود را همراه نقد زمانه و تحلیل آزارش می‌نوشته است، من مجموعه این خاطرات را رسانه بسیار مناسبی برای شناساندن تفکرات او تشخیص دادم. این مجموعه با یادها و کلیوس‌های کودکی نویسنده شروع می‌شود، دوران دل‌آزار مدرسه‌اش را شرح می‌دهد، از آزمون و خطای بیپای دوران جوانی‌اش حکایت می‌کند و سرانجام به شکل گیری هویت هنری‌اش می‌رسد.

❧ «هزار تو» در نسخه اصلی‌اش گویا مفصل‌تر از ترجمه‌ای است که شما به دست داده‌اید. چرا هر دو جلد این کتاب را ترجمه نکردید و معیار گزینشتان در ترجمه بخش‌هایی از این اثر چه بود؟ برای انتخاب بخش‌هایی از این کتاب مفصل آیا نگران از دست رفتن انسجام کلی کار نبودید؟

گریده من شامل هر دو جلد می‌شود. منتها این دو جلد هماغش خاطره‌نگاری نیست، بلکه نویسنده چندین داستان مستقل یا طرح اولیه آثارش را هم در این دو کتاب گنجانده است. سرشق او شاید کتاب خاطرات گونه باشد که عنوانش «واقعیت و خیال» است و منطبق با این عنوان، هم تجربیات عینی گوته را دربر می‌گیرد، هم برخی شعرها و داستان‌هایش را. به مجموعه هزار تو هم بعضی از داستان‌های مستقل، مثل «مرگ سقراط» پیش‌تر ترجمه شده‌اند. از طرح‌های اولیه این مجموعه هم به این دلیل چشم‌پوشی کردم که به هر حال پایه آثار نهایی‌اش هستند، مثل داستان «ماه گرفتگی» که در بنیاد فکری و روایی‌اش در نهایت همان تمثیل نمایشی «بازدید بانوی پیر» است. ترجمه این داستان نوعی دوباره‌کاری می‌بود. گرانی کتاب، مهجورافتادن بیش از پیش ادبیات و توان و فرصت محدود خودم را هم در نظر گرفته‌ام. البته به جبران تقریبی اینکه بخشی از این مجموعه را کنار گذاشتام، چند پیوست به کتاب اضافه کرده‌ام که جهان‌بینی نویسنده را روشن‌تر می‌کند.

از الگوی گوته یاد کردم. البته خود دورنمات در این زمینه اشاره صریحی به گوته ندارد. اما می‌فهماند هم که بدعتی در روش کارش نداشته است: «برای نگارش زندگینامه‌ام راهی جز این نبوده است که از سیاهچهرداری رایج الگو بگیرم و بر اساس توالی هر واقعه به بازخوانی آن بپردازم. به این ترتیب این مجموعه دفتر خاطرات مردی خنرزین‌تری است، کهنه‌فروشی کتله‌چهایی دست‌چندم و پر از لک خون.»

❧ دورنمات دارای چهره‌ای چندسویه بوده و در هزار تو نیز به شرح آشنایی‌اش با فلسفه، نجوم، فیزیک، تاریخ و نقاشی پرداخته است. آیا تاثیر این نگاه چندسویه را در آثار ادبی دورنمات می‌توان دید؟

بله، او تا مدت‌ها دودل بوده است که آیا در درجه اول نقاش شود یا نویسنده. در دبیرستان با فیزیک آشنا می‌شود و رشته دانشگاهی‌اش فلسفه بوده است. در تاریخ هم تا به گذشته‌های اسطوره‌ای می‌رود. حتی در تفسیر اسطوره، آثاری می‌نویسد. چون معتقد بوده است که در پشت اسطوره و تاریخ ابتدایی بشر سوسو می‌زند، انجوم